

بررسی و نقد ترجمه کتاب روش‌های میدانی در باستان‌شناسی

کوروش روستایی*

چکیده

در این مقاله یکی از کتاب‌های ترجمه‌شده در حوزه باستان‌شناسی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. این نوشته ماهیت و اهمیت کتاب اصلی را بررسی نمی‌کند، که در نوع خود کتاب معتبری است، بلکه هدف از آن بیان کاستی‌ها و ابهام‌هایی است که در نسخه ترجمه‌شده دیده می‌شود. مشکلات و کاستی‌های ترجمه کتاب مورد بحث در چندین مقوله مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است؛ از جمله ترجمه غیردقیق، ترجمه نامفهوم یا اشتباه، خوانش دشوار، و ناهم‌خوانی در ترجمه. ایراد اصلی کتاب ترجمه واژه‌به‌واژه یا تحت‌اللفظی است که موارد متعددی به‌منزله شاهد، هم‌راه با ترجمه پیش‌نهادی این قلم، آورده شده است. نداشتن درک و دریافت درست از موضوع و مباحث کتاب، از دیگر ایرادهای جدی کتاب مورد بحث است. این مورد نیز با مثال‌های متعدد نشان داده شده و بحث شده است. از دیگر ایرادهای کتاب کاربست برابر‌نهادهای اشتباه، ناآشنا، یا گاه به‌کلی اشتباه است که باعث شده است سودمندی و اثرگذاری کتاب برای خواننده فارسی‌زبان به کمینه‌مقدار برسد. ترجمه، چاپ، و انتشار کتابی از این دست با چنین کیفیت نازلی از سوی انتشارات «سمت» قابل تأمل است.

کلیدواژه‌ها: ترجمه، باستان‌شناسی، واژه، اصطلاح.

۱. مقدمه

نگاهی گذرا به انتشارات حوزه باستان‌شناسی طی سه دهه اخیر در ایران، چه ترجمه چه تألیف، به‌روشنی گواه رشد چشم‌گیر کمی آن است. البته این امر باتوجه‌به شمار فزاینده

* استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، k.roustaei@richt.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱

دانشجویان و دانش‌آموختگان این رشته عجیب به نظر نمی‌رسد. البته این شمار فزاینده ناشی از تأسیس مقاطع تحصیلی مختلف، به‌ویژه تحصیلات عالی، در دانشگاه‌هاست که اغلب بدون در نظر گرفتن زیرساخت‌های علمی لازم صورت گرفته است. نیاز خیل عظیم دانشجویان باستان‌شناسی به منابع درسی به زبان فارسی طبیعتاً باعث رونق ترجمه کتاب‌های مربوط به این رشته شده است. از آن‌جاکه، بدون عراق، بیش از نود درصد آثار تألیفی باستان‌شناسان ایرانی مربوط به پژوهش‌های میدانی در ناحیه یا محوطه‌ای خاص است، نمی‌تواند خلأ منابع را درباره مبانی و اصول بنیادین دانش باستان‌شناسی در فضای دانشگاهی کشور پر کند. در چنین بستری است که می‌بینیم شمار نه‌چندان کمی از ترجمه‌های حوزه باستان‌شناسی معطوف به مبانی و کلیات شده است، که البته نفس این کار سودمند و ضروری است.

از یک دیدگاه، ورود به حوزه ترجمه متون تخصصی باستان‌شناسی کار پر مخاطره‌ای است. یکی از دلایلی که باعث دشواری ترجمه چنین متونی می‌شود کمبود نسبی برابر نهاده‌های مناسب و شناخته‌شده برای اصطلاحات تخصصی باستان‌شناسی است. این کمبود اساساً به کم‌تحرکی جامعه باستان‌شناسی ایرانی از منظر تولید متون تخصصی با کیفیت بازمی‌گردد. غیر از این کم‌تحرکی، آشفتگی در اصطلاحاتی که به‌هر حال در نوشته‌های گوناگون دیده می‌شود نیز به پیچیدگی موجود افزوده است. با وجود این، طی دو دهه گذشته تلاش‌هایی برای پی‌ریزی و ازگان تخصصی باستان‌شناسی از سوی معهود افرادی انجام شده است، که به‌گمان نگارنده سودمندترین آن‌ها *واژه‌نامه باستان‌شناسی* تألیف صادق ملک‌شهمیرزادی در سال ۱۳۷۶ است.

۲. کتاب مورد بحث

کتابی که در این نوشته آن را بررسی می‌کنیم *روش‌های میدانی در باستان‌شناسی* تألیف تامس هستر، هری شیفر، و کنت فلدِر است (Hester et al. 1997). این کتاب ویراست هفتم کتابی است که نخستین بار رابرت هایزر، باستان‌شناس سرشناس امریکایی، در سال ۱۹۴۹ چاپ کرد. این کتاب برای چند دهه یکی از منابع اصلی روش‌های میدانی پژوهش‌های باستان‌شناسی، به‌ویژه در امریکای شمالی، بود. آخرین ویراست این کتاب همین ویراست هفتم است که در سال ۱۹۹۷ میلادی چاپ شد و ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۹۲ از سوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) به‌چاپ رسید. این کتاب

مجموعه مقالاتی است متشکل از چهارده فصل و دو پیوست که بیش‌تر فصول آن را ویراستاران گردآوری کرده‌اند و برخی فصول را نیز پژوهش‌گران دیگر. این کتاب نیز مانند نمونه‌های مشابه دارای مباحث بنیادین در روش‌های میدانی باستان‌شناسی است، از بررسی و کاوش گرفته تا حفاظت و مرمت اشیاء و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، مانند دیرین‌جانورشناسی (zooarchaeology) و دیرین‌گیاه‌شناسی (archaeobotany).

کتاب مورد بحث را کمال‌الدین نیکنامی و حسین صبری ترجمه کرده‌اند. نیکنامی دانش‌آموخته دکتری از دانشگاه شفیلد انگلیس، عضو هیئت‌علمی (با مرتبه علمی «استاد تمام») و مدیر فعلی گروه باستان‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران و حسین صبری دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه مازندران است. هر دو مترجم دارای پیشینه‌ای در ترجمه متون باستان‌شناسی هستند (بنگرید به نیکنامی و صبری ۱۳۹۲ الف؛ نیکنامی و ساعد موچشی ۱۳۹۳). ویراستاری کتاب را عادل مشایخی انجام داده است.

۳. ارزیابی ترجمه

شاید بتوان رویکرد مترجمان را به ترجمه به دو دیدگاه کلی تقسیم کرد: یک دسته، آنان که خود را موظف به وفاداری به متن اصلی می‌دانند و دیگر، آنان که انتقال کلیت مفهوم مورد نظر نویسنده را به زبان مقصد کافی می‌دانند (بنگرید به خزاعی فر ۱۳۹۴). کتاب مورد بحث را می‌توان به‌طور کلی در گروه دوم جای داد، اما نه به‌سادگی. مترجمان در برگردان جمله‌های کتاب به‌طرز غریبی خود را آزاد از مفاهیم و اصطلاحات به‌کاررفته در متن اصلی دیده‌اند؛ موارد این‌چنینی در سراسر کتاب به‌فراوانی دیده می‌شود. تأکید می‌کنیم که مواردی که در ادامه نمونه‌وار آورده شده‌اند حاصل بررسی و مقابله کم‌تر از یک‌چهارم مطالب کتاب است. هریک از مثال‌های ارائه‌شده در ادامه مقاله نمونه‌های مشابه فراوان دیگری دارند. برای بررسی و نقد این ترجمه یکی از متداول‌ترین شیوه‌ها را برگزیده‌ایم، یعنی بررسی واژه‌ها، اصطلاحات، عبارت‌ها، و جملاتی از ترجمه کتاب هم‌راه با متن اصلی و نیز ارائه صورت — به‌باور نگارنده — درست یا بهینه آن‌ها.

یکی از ایرادهای مهم این کتاب برگردان غیردقیق و گاه مبهم و اشتباه اصطلاحات باستان‌شناسی است. هرچند هنوز برای شماری از واژگان تخصصی باستان‌شناسی به زبان انگلیسی معادل فارسی بهینه و مربوطی پیش‌نهاد نشده است، بسیاری دیگر دارای معادل‌های شناخته‌شده‌ای هستند که در بسیاری از متون فارسی به‌فراوانی استفاده می‌شوند و نزد جامعه

باستان‌شناسان ایرانی شناخته شده‌اند. باید توجه داشت که گاه ترجمه نادرست یک واژه می‌تواند کل مفهوم جمله را ناگویا کند؛ بنابراین، نمی‌توان چنین توجیه کرد که صرف ترجمه نادرست یک واژه، ایرادی جدی به‌شمار نمی‌آید. هم‌چنین، باید توجه داشت که وقتی واژه ساده و متداولی به‌اشتباه ترجمه می‌شود می‌توان این ایراد را به کلیت متن کتاب تعمیم داد؛ چراکه وقتی معنی واژه ساده‌ای درست دریافت نشده است، به‌طریق اولی واژگان، اصطلاحات، عبارات‌ها، و جملات پیچیده‌تر در بسیاری موارد دچار چنین ایرادی هستند. در ادامه، درباره نمونه‌هایی از این موارد به‌کوتاهی بحث می‌شود.

۱.۳ ترجمه غیردقیق

موارد بسیار زیادی در کتاب وجود دارد که واژه، عبارت، یا جمله‌ای به‌طور سرسری و غیردقیق ترجمه شده است. این «غیردقیق‌بودن» تا اندازه‌ای است که برخی جاها به «اشتباه‌بودن» نزدیک می‌شود. چند نمونه را این‌جا مرور می‌کنیم:

۱. برای واژه balk مترجمان «دیوار حائل» () گذاشته‌اند، درحالی‌که معادل شناخته‌شده آن در نوشته‌های فارسی باستان‌شناسی «بازوی کاوش» یا «بازوی ترانشه» است. خواننده این کتاب با دیدن «دیوار حائل» در بستر و زمینه‌ای که درحال توصیف ترانشه‌ها یا گمانه‌های کاوش است نمی‌داند که با چه چیزی مواجه شده و این «دیوار حائل» جلو چه چیزی را گرفته است^۱ (Hestr et al. 1997: 83؛ نیکنامی و صبری ۱۳۹۲: ۱۸۱).

۲. برای واژه stratification معادل «چیدمان لایه» آورده شده است، درحالی‌که معادل درست و مصطلح آن در نوشته‌های فارسی «لایه‌بندی» است؛ درست همان‌گونه که برای واژه stratigraphy به‌درستی از معادل «لایه‌نگاری» استفاده می‌شود (ibid: 236؛ همان ۴۶۴).

۳. موردی دیگر از این دست، ترکیب burned rocks است که «سنگ سوخته» ترجمه شده است؛ حال آن‌که به‌طور معمول در نوشته‌های باستان‌شناسی به زبان فارسی برای آن از تعبیر «سنگ‌های حرارت‌دیده» استفاده می‌شود (ibid: 99؛ همان: ۲۰۸).

۴. دو واژه visibility و obtrusiveness در کتاب به‌ترتیب «میدان دید» و «خودنمایی/ انگشت‌نمابودن» ترجمه شده است (ibid: 46- 47؛ همان: ۱۰۸- ۱۰۹). این واژه‌ها بیش‌تر در مبحث بررسی‌های باستان‌شناختی کاربرد دارد، جایی که در برخی چشم‌اندازها باستان‌شناس با مسئله قابلیت دیده‌شدن یافته‌های سطحی روی محوطه‌ها یا مشهودبودن خود محوطه‌ها در چشم‌انداز روبه‌روست. «میدان دید» اگر اشتباه نباشد، بی‌شک گویا و روشن نیست.

معادل درست و دقیق واژه *visibility* در حوزه باستان‌شناسی «دیده‌شدن» یا «قابلیت دیده‌شدن» است. مثلاً، وقتی می‌گوییم «بر سطح محوطه الف *visibility* یافته‌های سطحی پایین است»، یعنی یافته‌های سطحی به‌سادگی بر سطح محوطه دیده نمی‌شود (که ممکن است به‌علت پوشش گیاهی انبوه سطح محوطه باشد). معادل به‌کاررفته برای واژه دوم، یعنی *obtrusiveness* غریب‌تر است. این واژه که معادل پیش‌نهادی ما برای آن «مشهودبودن» است، اساساً در مبحث بررسی باستان‌شناسی کاربرد دارد، جایی که مشخص‌بودن محوطه‌های باستانی یکی از فاکتورهای مهم در میزان دست‌یابی به اهداف بررسی به‌شمار می‌رود.

۵. در کاوش‌های باستان‌شناسی، به‌ویژه در محوطه‌های مربوط به دوره پارینه‌سنگی، یکی از پدیده‌های متداول «سطوح زیستی» یا «سطوح استقراری» است و این واژه‌ای است که در متون فارسی به‌فراوانی استفاده می‌شود و به همین علت، خواننده ایرانی کاملاً با آن آشناست. در کتاب این عبارت «بستر زندگی» معادل *living surface* ترجمه شده که عبارتی کم‌دیده‌شده است، هرچند خواننده با توجه به زمینه بحث شاید بتواند منظور را از آن دریابد (همان: ۱۸۱؛ 83: *ibid.*).

۶. نمونه دیگر عبارت «از خاک درآوردن تدفین‌ها» است که در کتاب معادل *exposing the burials* گذاشته شده است؛ حال آن‌که «آشکارسازی تدفین‌ها» معادل دقیق آن است (همان: ۲۶۴؛ 514: *ibid.*). مسئله این است که در کاوش‌های باستان‌شناسی بسیاری از یافته‌ها با کندوکاو ظریف ابتدا از بستر خاک (نهشته باستانی) به‌مرور «آشکارسازی» می‌شود و پس از مستندسازی‌های لازم از خاک به‌در آورده می‌شود. آن‌چه عبارت متن اصلی به آن اشاره دارد چگونگی کاوش تدفین‌های انسانی است که چه مقتضیاتی را باید حین کاوش در نظر داشت.

۷. اصطلاح *dendrochronology* اصطلاحی تخصصی در مبحث گاه‌نگاری‌ها یا تاریخ‌گذاری‌هاست. این واژه در کتاب به «درخت گاه‌نگاری» ترجمه شده است.^۲ این معادل شاید خیلی بی‌ربط نباشد، ولی دقیق نیست و البته به چشم و گوش خواننده متون فارسی باستان‌شناسی نیز آشنا نیست. معادل شناخته‌شده‌تر آن «تاریخ‌گذاری با استفاده از حلقه‌های رشد درخت»، «تاریخ‌گذاری به‌کمک حلقه‌های آوند» یا «سن‌یابی از طریق حلقه‌های آوندی» است (دارک ۱۳۷۹: ۲۴۸؛ ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۶: ۱۰۶).

به‌طور کلی، موارد بی‌دقتی در کتاب مورد بحث به‌هیچ‌وجه کم نیست (بنگرید به جدول ۱). این بی‌دقتی‌ها گاه در مواردی که به‌نظر خیلی بدیهی می‌رسند نیز دیده می‌شود؛ مثلاً، عبارت

ساده «light brown clay» که ترجمه آن می‌شود «رُس قهوه‌ای روشن» یا «نهشته رُسی به‌رنگ قهوه‌ای روشن» چنین ترجمه شده است: «رُس قهوه‌ای سبک» (Hester et al. 1997: 249؛ نیکنامی و صبری ۱۳۹۲: ۴۸۲). در جدول ۱ نمونه‌های دیگری از واژگان یا اصطلاحاتی که ترجمه ناآشنا، نامفهوم، یا اشتباه دارند دیده می‌شود.

جدول ۱

واژه انگلیسی	ترجمه در کتاب	ترجمه پیش‌نهادی این قلم
burial practice (Hester et al. 1997: 262)	رسم و رسومات تدفین (نیکنامی و صبری ۱۳۹۲: ۵۰۹)	آداب تدفین
Old Copper artifacts (ibid: 12)	ابزارهای قدیم مسی (همان: ۳۳)	دست‌ساخته‌های عصر مس قدیم
the primary site of disposal (ibid: 262)	در محوطه‌های اولیه امحاء (همان: ۵۱۱)	در محل اولیه دفن (واسپارش) ^۳
decayed bone (ibid: 268)	استخوان‌های فاسد (همان: ۵۲۲)	استخوان‌های پوسیده
radioactive decay (ibid: 325)	فساد رادیواکتیو (همان: ۶۳۲)	واپاشی رادیواکتیو
recording (ibid: 144)	آزمایش‌ها (همان: ۲۸۶)	ثبت و ضبط
pattern (ibid: 41)	هنجار (همان: ۹۷)	الگو
provenience (ibid: 114)	منشأ (خاستگاه) (همان: ۲۳۶)	محل کشف
conchoidal fracture (ibid: 134)	شکاف‌های رگه‌دار (همان: ۲۶۷)	شکست صدفی
definition (ibid: 236)	تبیین و توضیح (همان: ۴۶۴)	تعریف
distribution of backdirt (ibid: 109)	پراکندگی آوارها (همان: ۲۲۵)	انتقال خاک‌های حاصل از کاوش
metal-rimmed tags (ibid: 238)	پلاک‌های فلزی (همان: ۴۶۸)	برچسب‌ها/ اتیکت‌ها با حاشیه فلزی
general systems theory (ibid: 12)	نظریه سیستم‌های عمومی (همان: ۳۳)	نظریه عمومی سیستم‌ها
United States Geological Survey (ibid: 53)	بررسی‌های زمین‌شناختی ایالات متحده (همان: ۱۲۲)	سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده
instrument anomalies (ibid: 44)	نامتعارف‌های اسباب و ادوات (همان: ۱۰۷)	ناهنجاری‌های دستگاهی
chemical anomalies (ibid: 44)	ترکیب غیرمتعارف (همان: ۱۰)	ناهنجاری شیمیایی
level (ibid: 129)	سطح (همان: ۲۵۸)	لایه
⁴ CRM Archaeology (ibid: 108)	باستان‌شناسی نجات‌بخشی (CRM) (همان: ۲۲۵)	باستان‌شناسی مدیریت منابع فرهنگی
probabilistic sampling (ibid: 40)	آزمون (همان: ۹۳)	نمونه‌برداری آماری

۲.۳ ترجمه نامفهوم یا اشتباه

موارد ترجمه‌های نامفهوم یا اشتباه در کتاب کم نیست. این موارد نه تنها شامل واژگان تخصصی و اصطلاحات است، بلکه واژه‌های معمولی را نیز شامل می‌شود. مثلاً، ترجمه واژه surveying به «دستگاه‌ها» (Hester et al. 1997: 45؛ نیکنامی و صبری ۱۳۹۲: ۱۰۷) ترجمه شده است. یا واژه same در یک جمله به دو صورت متفاوت (و هر دو اشتباه) ترجمه شده است. یک‌جا «خاص» و جای دیگر «گونگون» (ibid: 12؛ همان: ۳۵). به‌هرروی، در ادامه، درباره شماری از ایرادهای ترجمه با اندکی توضیح بحث می‌کنیم.

۱. یکی از عجیب‌ترین نمونه‌ها، برگردان واژه trowel است که در بسیاری جاها «بیلچه» ترجمه شده است (ibid: 120, 134؛ همان: ۲۴۴، ۲۶۹). حال آن‌که هر دانشجوی باستان‌شناسی‌ای می‌داند که معادل درست آن «کمچه» است که اصلی‌ترین ابزار کاوش‌های باستان‌شناختی به‌شمار می‌رود.

۲. واژه Line-level یک‌جا «ریسمان نخ‌ی» و جایی دیگر «خط تراز» ترجمه شده و هر دو اشتباه است (ibid: 125, 239؛ همان: ۴۶۹، ۲۵۰، شکل ۹ - ۶). معادل درست آن «تراز نخ‌ی» است که یکی از ضروریات مجموعه‌ابزاری هر باستان‌شناس میدانی است. بدیهی است که «ریسمان نخ‌ی» اشاره به ریسمانی دارد که از جنس نخ (الیاف طبیعی یا مصنوعی) است، حال آن‌که تراز نخ‌ی، همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، «تراز»ی است که به‌گونه‌ای با «نخ» ارتباط دارد و هر باستان‌شناسی می‌داند که آن را با آویزان کردن از نخ یا ریسمان‌های افقی بر سطوح مختلف کاوش برای اطمینان از تراز بودن ریسمان‌ها یا نخ‌های افقی به‌کار می‌برند.

۳. نمونه عجیب دیگر واژه labeling است که در کتاب «طبقه‌بندی» ترجمه شده است (ibid: 238؛ همان: ۴۶۷). اگر این چنین باشد پس labeling هم‌معنی classification است. معادل درست و شناخته‌شده labeling «برچسب‌نویسی» یا «شناسه‌نویسی» است. در باستان‌شناسی باید یافته‌های حاصل از پژوهش‌های میدانی دارای هویت معلوم و مشخصی باشند که مربوط به کدام محوطه‌اند (در بررسی باستان‌شناسی) یا از کدام نقطه محوطه (در کاوش) است. برای این کار، مشخصات بستر کاوش یا محوطه‌ای که یافته از آن به‌دست آمده است را روی برگه‌ای می‌نویسند و به آن الصاق می‌کنند.^۵

۴. واژه fill در کتاب «خاک‌ریز» ترجمه شده است (ibid: 244؛ همان: ۴۷۶). آن‌چه یک فارسی‌زبان از واژه خاک‌ریز فهم می‌کند، توده‌ای خاک است که دارای دست‌کم یک جانب

شیب‌دار است. این واژه در متون باستان‌شناسی، آن‌گاه که درباره توصیف نهشته‌های باستانی و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها بحث می‌شود، به‌فراوانی دیده می‌شود. دم‌دست‌ترین معادل برای این واژه «پرشدگی» است، همان‌گونه‌که در هر واژه‌نامه معمولی‌ای نیز دیده می‌شود. البته، به‌گمان نگارنده، برای واژه fill در حوزه باستان‌شناسی می‌توان گاه واژه «انباشت» را نیز با اندکی تساهل به‌کار برد. همین واژه fill در شکل ۷ - ۱۰ کتاب ترجمه در عبارت damp tan fill چنین ترجمه شده است: «خاک‌ریز مرطوب آفتاب‌خورده» (همان: ۴۷۹، شکل ۷ - ۱۰؛ ibid: 246). دقت کنیم که شکل موردنظر بازنمایی دیواره یا برش ترانشه یا گمانه است. حال، «خاک‌ریز مرطوب آفتاب‌خورده» چگونه با دیواره یک گمانه مرتبط می‌شود، نکته‌ای است که مترجمان باید بگویند. همان‌گونه‌که خواننده احتمالاً پی برده است، واژه tan در عبارت بالا نه به‌معنی «آفتاب‌خورده»، که مترجمان به‌کار برده‌اند، بلکه صرفاً به رنگ آن پرشدگی / انباشت اشاره دارد که «قهوه‌ای مایل به زرد» یا خلاصه‌تر «قهوه‌ای روشن» است.

۵. نمونه دیگر واژه تخصصی taphonomy است که تا آن‌جا که نگارنده می‌داند در نوشته‌های فارسی هنوز معادل رسا و روشنی برای آن پیش‌نهاد نشده است.^۷ این واژه در کتاب «آسیب‌شناسی» ترجمه شده است (ibid: 311؛ همان: ۶۰۶). همان‌گونه که می‌دانیم آسیب‌شناسی معادل شناخته‌شده pathology است، طوری‌که حتی برخی از مردمان عادی نیز این را می‌دانند. شگفت این‌جاست که مترجمان با وجود این‌که قاعدتاً از این موضوع آگاهی داشته‌اند، «آسیب‌شناسی» را - با تساهلی نافهمیدنی - برای «تافانامی» به‌کار برده‌اند.

۶. برای واژه operation در کتاب «عملیات» آورده شده است (ibid: 107؛ همان: ۲۲۱). کاوش باستان‌شناسی معمولاً در محدوده‌هایی چهارگوش (مستطیل یا مربع) انجام می‌شود. این فضاها را به انگلیسی trench یا sounding می‌گویند که معادل متداول فارسی آن‌ها به‌ترتیب ترانشه و گمانه است. برداشت عمومی خواننده (باستان‌شناس) فارسی‌زبان از کاربرد این دو واژه این است که «ترانشه» همواره بزرگ‌تر از «گمانه» است، که البته باتوجه‌به تعریف این دو واژه در زبان انگلیسی برداشت درستی است. افزون‌بر دو واژه trench و sounding واژه‌ای دیگر در زبان انگلیسی وجود دارد که گاه برای محدوده‌های کاوش خیلی بزرگ یا پیچیده استفاده می‌شود و آن operation است. معادل درست و متداول آن در فارسی «کارگاه» یا «کارگاه کاوش» است. وقتی «عملیات» به‌غلط به‌جای «کارگاه» می‌نشیند آن‌گاه جمله چنین می‌شود:

در محوطه کُل‌ها در محوطه بلیز، یک سامانه «عملیات‌ها» که در آن (یک تپه یا ساختارهای عمده دیگر دارای شماره عملیاتی متوالی بود) و «عملیات‌های فرعی» (ترانشه‌ها و دیگر واحدهای کاوش که دارای شمارگان متوالی بودند) با موفقیت زیادی به کار رفتند (همان: ۲۲۱).

At the site of Cilha, Belize, a system of "operations" (a mound or other major structure has a sequential operation number) and "suboperations" (trenches and other excavation units numbered sequentially) was utilized with great success. (ibid: 107).

ترجمه پیش‌نهادی: در محوطه کُل‌ها در کشور بلیز، نظامی متشکل از «کارگاه‌ها» (تپه یا دیگر سازه‌های عمده دارای شماره کارگاه متوالی است) و «کارگاه‌های فرعی» (ترانشه‌ها و دیگر واحدهای کاوش به‌طور پیاپی شماره‌گذاری شدند) به‌طور موفقیت‌آمیزی به کار رفت.

همان‌گونه که می‌بینیم، ایراد جمله بالا فقط به کار بست نادرست «عملیات‌ها» به جای operations محدود نمی‌شود. نه تنها «بلیز» را محوطه دانسته است، حال آن‌که کشوری است در امریکای مرکزی، بلکه مشخص نیست «در آن» پیش از پرائتز نخست چه کارکردی دارد و به چه اشاره می‌کند؟ کل این جمله بدین ترتیب نامفهوم شده است. نکته جالب دیگر این‌که درست پس از جمله بالا، واژه subops «اعمال فرعی» ترجمه شده است، درحالی‌که subops به‌سادگی مخفف همان suboperations است (ibid: 107).

۳.۳ خوانش دشوار

گذشته از معادل‌های غیردقیق و اشتباه که به برخی از آن‌ها پیش از این اشاره شد، خوانش این کتاب به علت‌های متعدد دشوار است. یکی از علت‌های این دشواری در خوانش مربوط به جمله‌بندی‌های آن است. در بسیاری از موارد، ترجمه مطابق جمله انگلیسی (تحت‌اللفظی) پیش رفته است، حال آن‌که می‌دانیم موارد نه‌چندان کمی هست که باید در ترتیب عبارت‌های متن اصلی تغییر دهیم تا با ساختار متداول و شناخته‌شده متن فارسی سازگار شود. مثال ساده و شناخته‌شده این مورد، تفاوت ترتیب صفت و موصوف در زبان انگلیسی و فارسی است، که عکس هم هستند. از دیگر علل این خوانش دشوار متن، اضافه کردن یا کم کردن واژه‌هایی به متن اصلی است، درحالی‌که نه تنها کمکی به روان شدن متن نکرده است، بلکه برعکس آن را گنگ‌تر کرده است. به‌گمان نگارنده این سطور،

مترجمان — اگر نگوییم در بسیاری موارد — در برخی جاها درک روشنی از متن پیش‌روی نداشته‌اند؛ در نتیجه، حاصل کار در خیلی جاها متنی آشفته و نامفهوم شده است. به این موارد، باید دو عاملی را که پیش‌تر اشاره کردیم، یعنی ترجمه غیردقیق و اشتباه نیز افزود. در ادامه، جمله‌هایی از ترجمه کتاب همراه متن اصلی و ترجمه پیش‌نهادی نگارنده این سطور آورده می‌شود تا مبنایی برای سنجش «خوانش دشوار» متن باشد. در مواردی، اشاراتی کوتاه به ایرادهای ترجمه خواهیم داشت.

Although it is frowned upon in some quarters as modifying what one is seeking to record, outlining the strata by lightly cutting lines in the face of the wall with a trowel makes the strata much more distinct and the boundaries between them more visible (ibid: 241).

گرچه در بعضی بخش‌ها موردی را که در پی ثبت آن هستند با انجام تبدیلاتی از اهمیت آن‌ها می‌کاهند، اما بارز ساختن لایه‌ای که خطوط برش واضحی به وسیله کمچه در سطح دیوار انجام شده لایه‌ها را به مراتب متمایزتر و مرزهای بین آن‌ها را روشن‌تر می‌سازد (همان: ۴۷۲).

ترجمه پیش‌نهادی: مشخص کردن حدود لایه‌ها با خراش‌های کم‌عمق با استفاده از لبه کمچه در نمای دیواره، لایه‌ها را مشخص‌تر و مرز بین آن‌ها را آشکارتر می‌کند، هر چند عده‌ای به علت این که آن را دستکاری مدارک کاوش می‌دانند، نمی‌پسندند.

Because the remains of the diseased are usually disposed of following a rich and complex set of behavioral patterns, their study provides essential data on cultural behavior (ibid: 260).

از آن‌جا که معمولاً بقایای متوفی بعد از وی در معرض مجموعه‌ای از الگوهای پیچیده و غنی رفتاری قرار دارد، تحقیق در مورد آن‌ها، داده‌هایی ضروری را درباره رفتار فرهنگی تأمین می‌کند (همان: ۵۰۶).

ترجمه پیش‌نهادی: چون بقایای جسد معمولاً پس از مجموعه مفصل و پیچیده‌ای از الگوهای رفتاری دفن می‌شود، بررسی تدفین‌ها داده‌هایی مهم از رفتارهای فرهنگی به دست می‌دهد.

At one time it was thought that a pile of cremated bones was of no value, under the incorrect assumption that little could be learned from bone fragments (ibid: 268).

زمانی تصور می‌کردند که استخوان‌های سوزانده شده دارای هیچ‌گونه ارزشی نیستند، به دلیل این فرض اشتباه تنها اطلاعات کمی از قطعات استخوانی دانسته می‌شد (همان: ۵۲۱).

ترجمه پیش‌نهادی: زمانی برپایه این پندار نادرست که اطلاعات کمی از تکه‌استخوان‌ها به دست می‌آید، تصور می‌شد که یک توده استخوان سوخته ارزشی ندارد. همان‌گونه که می‌بینیم، جمله بالا به علت اشتباه در ترجمه دچار ایراد مفهومی شده است. مترجمان «فرض اشتباه» را «استخوان‌های سوزانده شده دارای هیچ‌گونه ارزشی نیستند» دانسته‌اند که نتیجه آن شده «اطلاعات کمی از قطعات استخوانی دانسته می‌شد». در حالی که پندار نادرست (یا همان «فرض اشتباه» مترجمان) این بوده که «اطلاعات کمی از تکه‌استخوان‌ها به دست می‌آید» بنابراین «تصور می‌شد که یک توده استخوان سوخته ارزشی ندارد».

As recently as 20 years ago, few archaeologists routinely collected pollen samples, but today it is common for most sites to be sampled for these types of materials (ibid: 284).

در بیست سال پیش، تعدادی از باستان‌شناسان با برنامه قبلی به جمع‌آوری نمونه گرده‌های گیاهی پرداخته‌اند، اما امروزه در بیش‌تر محوطه‌ها نمونه‌های گیاهی آن‌ها جمع‌آوری می‌شود (همان: ۵۵۱).

ترجمه پیش‌نهادی: تا همین بیست سال پیش معدود باستان‌شناسانی بودند که به‌طور مرتب نمونه گرده گیاهان گردآوری کنند، اما امروزه به‌طور معمول در بیش‌تر محوطه‌ها این نوع مواد نمونه‌برداری می‌شوند.

ایراد جمله بالا از این قرار است: نخست، ترجمه عبارت نخست متن اصلی «در بیست سال پیش» نمی‌شود؛ آنچه در ترجمه این عبارت لحاظ نشده واژه *as recently as* است. دوم، واژه *routinely* «با برنامه قبلی» ترجمه شده که دقیق نیست. سوم، ضمیر «آن‌ها» در پایان جمله زائد است.

The "slow set" variety of this material mixed with water usually works well (ibid: 148).

تنوعی از «سفت شدن آهسته» این ماده مخلوط با آب معمولاً به‌خوبی کارساز است (همان: ۲۹۳).

ترجمه پیش‌نهادی: ترکیب آب و نوعی از «گرده‌گچ» [گچ پارسی] که به‌آهستگی سفت می‌شود معمولاً نتیجه خوبی دارد.^۸

This increases the correlation between culturally derived pollen assemblages (floor) and the naturally deposited assemblages (fill) immediately after human abandonment (ibid: 287).

این مورد پیوند متقابل بین نمونه‌های فرهنگی گرده‌ها (کف) و مجموعه نهشته‌های طبیعی (خاک‌های انباشت) را نشان می‌دهد که بلافاصله پس از ترک محوطه به‌وسیله انسان‌ها ایجاد می‌شود (همان: ۵۵۸).

ترجمه پیش‌نهادی: این امر [پی‌بردن به] رابطه بین مجموعه‌گرده‌هایی با خاستگاه فرهنگی را (روی کف) و مجموعه‌هایی که بلافاصله پس از متروک شدن محوطه به‌طور طبیعی نهشته شده‌اند (انباشت‌ها) افزایش می‌دهد. در جمله بالا فعل increase «نشان می‌دهد» ترجمه شده که آشکارا نادرست است. همچنین، باید در نظر داشت که عبارت culturally derived توصیف‌کننده pollen assemblage است، یعنی همانی که در ترجمه پیش‌نهادی ما دیده می‌شود: «مجموعه‌گرده‌هایی با خاستگاه طبیعی».

To fully understand the range of human behaviors that occurred at a site, the adaptations that humans made to given regions should be ascertained (ibid: 300).

برای درک کامل گستره رفتارهای انسانی که در یک محوطه اتفاق افتاده است، انطباق‌هایی که انسان‌ها با نواحی معین اتخاذ می‌کردند باید قطعیت حاصل کرد (همان: ۵۸۶).

ترجمه پیش‌نهادی: برای درک کامل انواع رفتارهای انسانی در یک محوطه می‌بایست از انطباق‌های انسان با آن منطقه خاص اطمینان حاصل کرد. همان‌گونه که دیده می‌شود، در ترجمه جمله بالا نیمه دوم عبارت گویا نیست.

The field associated with processes of animal degradation and methods for differentiating human forms of postmortem alteration from nonhuman forms is called taphonomy (ibid: 311).

رشته تحقیقاتی مربوط به فرایندهای تحلیل جانوران و روش‌های تفکیک اشکال انسانی تغییرات پس از مرگ از اشکال غیرانسانی، آسیب‌شناسی نامیده می‌شود (همان: ۶۰۶).

ترجمه پیش‌نهادی: حوزه پژوهشی مرتبط با روند فساد و تجزیه [لاشه] حیوان و روش‌های تفکیک دگرگونی‌های وارده را از نظر مشخص کردن منشأ انسانی یا غیرانسانی آن‌ها تافانامی می‌گویند.

Surprisingly, of all the subsistence topics that can be addressed, this basic question is typically the one that zooarchaeologists have the most difficulty answering (ibid: 314).

شگفت‌انگیز این‌که از تمامی عناوین معیشتی که می‌توان مورد توجه قرار داد، این پرسش اصلی همان است که باستان‌جانورشناسان به سختی در حال پاسخ به آن هستند (همان: ۶۱۱).

ترجمه پیش‌نهادی: شگفت این‌که از تمامی موضوع‌های معیشتی که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، این پرسش بنیادی مشخصاً همانی است که دیرین‌جانورشناسان بیش‌ترین دشواری را در پاسخ به آن دارند.

The general public thinks that almost anything can be radiocarbon dated, when actually only things that are organic – that once lived – are possibly subject to analysis of this sort (ibid: 321).

فکری کلی که تقریباً همه چیز را می‌توان با رادیوکربن تاریخ‌گذاری کرد و این زمانی است که فقط چیزهایی که از مواد آلی هستند (و زمانی زنده بوده‌اند) احتمالاً در معرض تحقیقاتی از این نوع باشند (همان: ۶۲۵).

ترجمه پیش‌نهادی: عامه مردم می‌پندارند که تقریباً هر چیزی را می‌توان به روش رادیوکربن تاریخ‌گذاری کرد، حال آن‌که در واقع فقط مواد آلی را – که زمانی حیات داشتند – می‌توان در معرض آزمایش‌هایی این‌چنینی قرار داد.

ایراد اصلی جمله بالا این است که ترکیب ساده the general public به غلط «فکری کلی» ترجمه شده است. مشکل دیگر این است که واژه when در میانه جمله به معنی «این زمانی است که» نیست، بلکه همان‌طور که گفته‌ایم «حال آن‌که» یا «درحالی‌که» معنی می‌دهد.

Willey and Sabloff (1974) mention a number of earlier uses of stratigraphy that failed to stimulate other workers to adopt it as part of excavation technique and archaeological interpretation (ibid: 335).

وایلی و سابلوف (۱۹۷۴) به تعدادی از استفاده‌های زودتر لایه‌نگاری اشاره می‌کنند که برای تحریک دست‌اندرکاران دیگر برای به‌کارگیری آن به‌عنوان بخشی از روش کاوش و تفسیر باستان‌شناختی شکست خورد (همان: ۶۵۵).

ترجمه پیش‌نهادی: ویلی و سبلاف (1974) به شماری از کاربست‌های قدیمی‌تر لایه‌نگاری اشاره می‌کنند که نتوانست پژوهندگان دیگر را به پذیرش آن، به‌منزله بخشی از روش کاوش و تفسیر باستان‌شناختی، ترغیب کند.

Ordinary city life also has its hazards, as we all know, but they do not prepare anyone for the unfamiliar dangers an excavation offers (ibid: 110).

زندگی عادی شهری نیز مخاطرات خود را دارد، باوجوداین، همان‌طور که به‌خوبی می‌دانیم، هیچ‌کسی را از قبل برای مخاطرات کاوش‌های پیش‌نهادی آماده نمی‌کند (همان: ۲۲۷).

ترجمه پیش‌نهادی: همان‌گونه که می‌دانیم، زندگی شهرنشینی عادی نیز مخاطرات خود را دارد، اما دانستن آن هیچ‌کس را از خطرات ناشناخته‌ای که در کاوش‌ها ممکن است پیش بیاید مصون نمی‌دارد.

در نمونه بالا، ایراد چشم‌گیر ترجمه اشتباه عبارت excavation offers است که «کاوش‌های پیش‌نهادی» ترجمه شده است. درحالی‌که offer این‌جا صرفاً به‌معنی «پیش‌نهادکردن» نیست (که یکی از متداول‌ترین معانی فارسی آن است) بلکه «باعث‌شدن» یا «پیش‌نهادن» است.

It is very convenient to use label numbers that are also the lot numbers assigned to materials from those layers (ibid: 238).

برای شماره‌گذاری طبقه‌بندی استفاده از شمارگان منسوب به مواد حاصل از آن‌ها بسیار ساده است (همان: ۴۶۹).

ترجمه پیش‌نهادی: مناسب‌تر آن است که شماره شناسه‌ها همان شماره بسترهای کاوش باشد که مواد از آن‌ها به‌دست آمده است.

همان‌گونه که می‌بینیم، در نمونه یادشده ترجمه نادرست labeling به «طبقه‌بندی» باعث شده است که جمله تقریباً نامفهوم باشد. ضمن این‌که عبارت the lot numbers به‌طور کلی در ترجمه لحاظ نشده است.

Serious enough about archaeology to join a group and participate in its activities, most members of amateur archaeological societies are more than willing to share their information with professional archaeologists (ibid: 51).

برای باستان‌شناسی این یک رویکرد جدی است که در انجام فعالیت‌ها به یکی از گروه‌های مذکور بپیوندد. بسیاری از باستان‌شناسان غیرحرفه‌ای خیلی بیش‌تر از آن‌که

فقط اطلاعات خود را در اختیار باستان‌شناسان حرفه‌ای قرار دهند، طلب می‌کنند (همان: ۱۱۶).

ترجمه پیش‌نهادی: وقتی نزد اعضای انجمن‌های باستان‌شناسی آماتور باستان‌شناسی آن‌قدر جدی است که به گروهی بپیوندند و در فعالیت‌های آن مشارکت کنند، [بدیهی است] با کمال میل اطلاعاتشان را با باستان‌شناسان حرفه‌ای تقسیم می‌کنند. ایرادهای چندگانه جمله بالا باعث شده که تقریباً شباهتی بین متن اصلی و ترجمه نامفهوم آن دیده نشود. فقط به بخش نخست ترجمه دقت کنید که «باستان‌شناسی» چه‌طور ممکن است به «یکی از گروه‌های مذکور بپیوندد»؟!

This practice is problematical, however, because collectors have been known to follow archaeologists into an area to collect the artifacts marked and left in place (ibid: 54).

این عمل ممکن است مشکل‌آفرین باشد، زیرا اعضای گروه فهمیده‌اند که باید باستان‌شناسان را برای گزیده‌چینی اشیای شاخص و رهاشده در محل دنبال کنند (همان: ۱۲۴).

ترجمه پیش‌نهادی: باوجوداین، این کار ایراد دارد، زیرا می‌دانیم که مجموعه‌داران درپی باستان‌شناسان به منطقه [موردبررسی] می‌روند تا دست‌ساخته‌هایی را که [توسط آن‌ها] نشانه‌گذاری و در محل رها شده است، گردآوری کنند.

Where construction is of adobe, distinguishing the walls and other structural features from debris composed of the same material can often be painfully difficult (ibid: 107).

زمانی که سازه از خشت است تشخیص دیوارها و دیگر پدیدارهای سازه‌ای از آواری متشکل از همین مواد می‌تواند اغلب باعث اشتباه‌های دردناکی شود (همان: ۲۲۱).

ترجمه پیش‌نهادی: جایی که ساخت‌وسازها از جنس خشت باشد اغلب تشخیص دیوارها و دیگر پدیدارهای ساختمانی از آوارهای متشکل از همان جنس می‌تواند سخت دشوار باشد.

همان‌گونه که به‌سادگی دیده می‌شود، ترکیب painfully difficult به‌طرز عجیبی «اشتباه‌های دردناک» ترجمه شده است؛ حال آن‌که در اینجا painfully همان‌گونه که از آن برمی‌آید از نظر واژگانی «فید» است که می‌بایست قاعداً فعلی را توصیف کند.

Excavation by natural stratigraphic level involves peeling off the visible strata in a site deposit (ibid: 90).

کاوش در این روش با پوست‌کندن لایه‌های آشکار در نهشت محوطه ارتباط دارد (همان: ۱۹۱).

ترجمه پیش‌نهادی: کاوش به‌روش سطوح لایه‌شناختی طبیعی عبارت است از کاوش (برداشتن) لایه‌به‌لایه سطوح مشهود در نهشته‌های محوطه.

ایراد ترجمه نمونه بالا روشن است. فعل «پوست‌کندن» (peeling off) شاید برای خیلی چیزها استفاده شود، ولی بی‌تردید در مورد نهشته‌ها یا لایه‌های باستانی توجیهی ندارد. غیر از ایرادهایی که به آن‌ها اشاره شد، ایرادهای دیگری نیز بر این کتاب وارد است که به‌طور گذرا به آن‌ها اشاره می‌کنیم: نخست این که نوشته‌های داخل برخی از شکل‌ها ترجمه نشده است. مثلاً، صفحه ۴۸۲، شکل ۹ - ۱۰ که متناظر با همان شکل در صفحه ۲۴۹ متن اصلی است. دوم، دست‌کم یک پاراگراف از متن اصلی ترجمه نشده است: صفحه ۴۷ متن اصلی، ستون سمت چپ، پاراگراف چهارم، که قاعداً می‌بایست در صفحه ۱۰۹ کتاب ترجمه می‌آمد. سوم، در کتاب اصلی برخی واژه‌ها یا اصطلاحات که در باستان‌شناسی دارای مفهومی تخصصی هستند به‌صورت پررنگ (bold) آمده است؛ قاعداً در ترجمه فارسی می‌بایست این واژه‌ها و اصطلاحات به همان صورت متن اصلی به‌شکل پررنگ می‌آمد، که نیامده است. هم‌چنین، چون این واژگان تخصصی هستند منطقی می‌بایست اصل انگلیسی آن‌ها در متن یا پانویس می‌آمد، که این نیز نیامده است. در جاهایی نیز واژه‌ای ترجمه نشده است، بلکه فارسی نوشت آن آمده است. نمونه این مورد واژه «سیست» در شکل ۳۳ - ۵، صفحه ۲۱۸ ترجمه، برابر با صفحه ۱۰۶ کتاب اصلی است که فارسی نوشت واژه cist است. حال آن‌که cist را می‌شد «چاله گور» یا «گور صندوقی» یا «گور سنگ‌چین» یا مانند این‌ها ترجمه کرد.

۴.۳ ناهم‌خوانی در ترجمه

مواردی هست که مترجمان برای یک واژه در جاهای مختلف معادل‌های گوناگونی استفاده کرده‌اند. مثلاً، واژه feature در صفحه ۹۹ متن اصلی در جایی «پدیدار» و در جای دیگر «ساز» ترجمه شده است (نیکنومی و صبری ۱۳۹۲: ۹۹). هرچند «پدیدار» معادلی نسبتاً شناخته‌شده برای feature است، واژه «ساز» بی‌تردید بدیع و، به‌گمان این قلم، نامناسب است. یا در صفحه ۲۷۰ متن اصلی واژه scale یک‌بار «مقیاس» و جایی دیگر «اشل» ترجمه

شده است (همان: ۵۲۴). نمونه دیگر واژه pithouse در صفحه ۱۰۴ متن اصلی است که یک‌جا «چال خان» و جایی دیگر «خانه چاله‌ای» ترجمه شده است (همان: ۲۱۶، ۲۱۷). شگفت این‌که همین واژه در صفحه ۹۱ کتاب ترجمه «دخمه» ترجمه شده است (ibid: 38).

۴. نتیجه‌گیری

نخستین نکته‌ای که باید در این‌جا اشاره کرد این است که نوشته حاضر صرفاً به بخش کوچکی از ایرادهای وارده به ترجمه مورد بحث اشاره کرده است. نمونه‌های مشابه مواردی که به آن‌ها اشاره شد به هیچ‌وجه در کتاب کم نیست. «ترجمه تحت‌اللفظی» احتمالاً اصلی‌ترین ایراد وارد به این کتاب است. بسیاری از جمله‌ها برگردان دقیق جمله‌های کتاب نیست. به‌کاربردن معادل‌های ناشناخته، نامفهوم، و گاه به‌کلی اشتباه در برگردان واژگان تخصصی و غیرتخصصی از دیگر ایرادهای کتاب است. واقعیت این است که مترجمان، به‌گواهی نمونه‌هایی که آورده شد، در بسیاری موارد درک روشنی از متن و مفهوم آن‌چه ترجمه می‌کرده‌اند نداشته‌اند. جالب این‌جاست که این کتاب ظاهراً ویراستاری هم شده است. متأسفانه رد و اثر قلم ویراستار را نمی‌توان به‌درستی از متن سخت‌خوان و در جاهایی مبهم کتاب دریافت.

واقعیت این است که ترجمه کتاب‌هایی از این‌دست که پیوستار گسترده‌ای را از حوزه‌های دانشی دربرمی‌گیرد، کار پرچالشی است. در این کتاب غیر از مباحث کلاسیک باستان‌شناسی از موضوع‌های گوناگونی، مانند نقشه‌برداری و سنجش‌ازدور، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، عکاسی، و فیزیک هسته‌ای بحث می‌شود. هریک از این حوزه‌ها واژگان تخصصی خود را دارند که تجمیع آن‌ها در یک کتاب بر دشواری ترجمه آن بسی می‌افزاید. دست‌یازیدن به چنین کاری نیاز به دانش کافی از باستان‌شناسی (هم میدانی هم متون) و جست‌وجوی گسترده منابع دیگر حوزه‌ها برای یافتن بهترین معادل‌ها دارد که درباره کتاب حاضر متأسفانه غایب بوده است.

چاپ و انتشار این کتاب از سوی بزرگ‌ترین ناشر کتاب‌های دانشگاهی حوزه علوم انسانی کشور تردیدهایی جدی درباره سازوکارهای دخیل در انتخاب کتب و مترجمان و نیز کنترل کیفی محصولات این نشر، که محصولات آن احتمالاً پرخواننده‌ترین آثار مکتوب دانشگاهی است، ایجاد می‌کند. بدیهی است، درباره تولیدات ناشران خصوصی شاید نتوان چندان چندوچون کرد، ولی منطقی‌می‌بایست درباره تولیدات انتشارات «سمت» که قاعدتاً با بودجه ملی مدیریت می‌شود چنین پرسش‌هایی را مطرح کرد.

نکته قابل تأمل دیگر این است که مترجمان کتاب هر دو دارای مدرک دکتری در باستان‌شناسی هستند. این نکته از این نظر قابل تأمل است که خواننده با دیدن نام افرادی «شناخته‌شده» در حوزه باستان‌شناسی ایران قاعدتاً «انتظار» دارد که با متنی آراسته و خوش‌خوان روبه‌رو باشد، حال آن‌که چنین نیست. مسئله مهم این است که با چاپ چنین آثاری با چنین کیفیت پایینی — آن هم از سوی ناشر اسم‌ورسم‌داری هم‌چون «سمت» — ممکن است در برخی این پندار ایجاد شود که ترجمه کار چندان سخت و دشواری نیست. باب‌شدن ترجمه‌هایی از این دست باعث فروکاهیدن سطح مطلوبی است که باید در جامعه دانشگاهی ایران وجود داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اگر مترجمان نگاهی به کتاب *واژه‌نامه باستان‌شناسی* تألیف ملک‌شهمیرزادی که حدود بیست سال پیش چاپ شده، می‌انداختند می‌توانستند به سادگی معادل درست balk را بیابند. شایان اشاره است که این واژه در انگلیسی گاه به صورت baulk نیز نوشته می‌شود.
۲. این روش به نام Tree-ring dating نیز خوانده می‌شود.
۳. «واسپارش» برابر نهاد فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای واژه disposal است.
۴. همان‌گونه که در کتاب آمده است CRM مخفف عبارت Cultural Resource Management است (Hester et al. 1997: 17).
۵. البته در مورد برخی یافته‌ها، مانند تکه‌سفال یا دست‌ساخته‌های تراشه‌سنگی این مشخصات را با روان‌نویس یا مازیک بر یک رویه آن می‌نویسند که در این صورت به آن «پشت‌نویسی» می‌گویند.
۶. هر چند «انباشت» معادل دقیق واژه accumulation است.
۷. طبق تعریف، تافانامی به مجموعه فرایندهایی — انسانی و طبیعی — گفته می‌شود که از لحظه مرگ حیوان تا زمان کشف در بقایای استخوانی آن تأثیر گذاشته است. این واژه امروزه برای طیف وسیع‌تری از یافته‌ها استفاده می‌شود و لزوماً منحصر به بقایای حیوانی نیست.
۸. this material در جمله بالا ضمیر برای plaster of Paris است که در جمله پیش از آن آمده است.

کتاب‌نامه

- خزاعی فر، علی (۱۳۹۴)، «روشی نو در ترجمه، بدون تفکر، بدون زحمت، بدون خلاقیت»، فصل‌نامه مترجم، ش ۵۸.
- دارک، کن (۱۳۷۹)، *مبانی نظری باستان‌شناسی*، ترجمه کامیار عبدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

بررسی و نقد ترجمه کتاب روش‌های میدانی در باستان‌شناسی ۷۷

ملک‌شهمیرزادی، صادق (۱۳۷۶)، *واژه‌نامه باستان‌شناسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
نیکنامی، کمال‌الدین و امیر ساعدموجشی (۱۳۹۳)، *عصر آهن اولیه در پشتکوه لرستان*. تهران: سمت.
نیکنامی، کمال‌الدین و حسین صبری (۱۳۹۲ الف)، *جانورباستان‌شناسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
نیکنامی، کمال‌الدین و حسین صبری (۱۳۹۲ ب)، *روش‌های میدانی در باستان‌شناسی*، تهران: سمت.
هستر، تامس، هری شیف، و کنت فدر (۱۳۹۲)، *روش‌های میدانی در باستان‌شناسی*، ترجمه کمال‌الدین نیکنامی و حسین صبری، تهران: سمت.

Hester, Thomas R., Harry J. Shafer, and Kenneth L. Feder (1997), *Field Methods in Archaeology*, Seventh Edition, Mountain View, California: Mayfield Publishing Company.